



# مرثیه درخت

سوکنامه‌ی دکتر محمد مصدق

دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی

دیگر کدام روزنه، دیگر کدام صبح  
خواب بلند و تیره‌ی دریا را  
- آشفته و عبوس -  
تعبیر می‌کند؟

من می‌شنیدم از لب مرگ  
- این زبان سبز -  
در خواب نیم‌شب که سرودش را  
در آب جویبار،

بدین گونه شسته بود:

در سوکت ای درخت تناور!  
ای آیت خجسته‌ی در خویش زیستن!  
ما را  
حتی امان گریه ندادند.

من، اولین سپیده‌ی بیدار باغ را  
- آمیخته به خون طراوت -  
در خواب برگ‌های تو دیدم  
من، اولین ترنم مرغان صبح را  
- بیدار روشنایی رویان رودبار -  
در گل‌فشانی تو شنیدم،

دیدند بادها

کان شاخ و برگ‌های مقدس  
- این سال و سالیان

که شبی مرگواره بود -

در سایه‌ی حصار تو پوسید  
دیوار، دیوار بی‌کرانی تو -  
یا

دیوار باستانی تردیده‌های من  
نگذاشت شاخه‌های تو دیگر  
در خنده‌ی سپیده‌بالند  
حتی،

نگذاشت قُمریان پریشان  
(اینان که مرگ یک گلِ نرگس را  
یک ماه پیش‌تر  
آن‌سان گریستند)  
در سوک ساکت تو بنالند.

گیرم،

بیرون از این حصار کسی نیست  
گیرم در آن کرانه نگویند  
کاین موج روشنایی مشرق  
- بر نخل‌های تشنه‌ی صحرا، یمن، عدن  
یا آب‌های ساحلی نیل -  
از بخششش کدام سپیده‌ست  
اما،

من از نگاه آینه

- هرچند تیره، تار -

شرمنده‌ام که: آه

در سوکت ای درخت تناور،  
ای آیت خجسته‌ی در خویش زیستن،  
بالیدن و شکفتن،  
در خویش بارور شدن از خویش،  
در خاک خویش ریشه دواندن  
ما را  
حتی امان گریه ندادند.

۱۳۴۵/۱۲/۱۵